تمدن لاتینی (2)

ادوارد ژوزف

از آنچه در شماره قبل گذشت مختصرا دیدیم که برای یک لاتینی ابراز و معرفی فکر خود بیش از پایبند بودن به عملی کردن این فکر اهمیت دارد.اینک خصائص لاتینیها را از لحاظ روانشناسی در هر یک از جنبه‏های فردی-اجتماعی-عامل تولید بر سبیل اختصال مورد مطالعه قرار میدهیم.

از لحاظ فردی اساسا شخص لاتینی علاقه‏ای مفرط باظهار و تظاهر دارد.خودنما و مغرور است و میخواهد همیشه جلب توجه کند.آنجائیکه یک فرد آنگلوساکسون به تشریک‏ مساعی میپردازد و در گروه و اجتماع خود با تواضع و فروتنی کامل با سایرین همکاری میکند فرد لاتینی بالعکس در بند آنست که خودنمائی کند.

او هر چیز را از چشم شخصی و فردی میبیند و حتی مسائل سیاسی را هم که طبعا جنبهء عمومی دارد از همین نظر میگذراند.

از لحاظ روانشناسی باید گفت که این حس خودخواهی چه در لاتینی‏ها و چه در آنگلوساکسونها موجود میباشد منتهی هر یک از آنها بطریق مخالف این حس خودخواهی‏ را اعمال میدارند:خودخواهی یک آنگلوساکسون متوجه گروه و جماعت خود اوست در صورتیکه لاتینی بخاطر خویش خودخواه است.

از مقایسهء این دو گروه که هر یک معرفتی علیحده دارند بدین‏نتیجه میرسیم که فرد آنگلوساکسون دارای روح عرفانیست ولی بکلمات ارزش میدهد و بگفته خود جامهء عمل‏ میپوشاند در صورتیکه فرد لاتینی ممکنست عبارات زیاد و پر معنی ادا کند ولی همچون بازی‏ کننده‏ای ماهر باطنا تحت تأثیر کلمات و اشارات خود واقع نشود.بعبارت دیگر آن حالاتیکه از ابراز و اظهار احساسات تند او در دیگران بوجود میآید فرد لاتینی در خود احساس نمیکند معهذا فرد لاتینی باهوش و سریع الانتقال است و در مواقع مشکل بخوبی میتواند بر مشکلات فائق آید.

از آنچه در مورد فردی و اجتماعی لاتینیها گفته شد چنین برمیآید که از خصوصیات‏ اخلاقی او جامعه و گروه او طرفی برنمیبندد و بطور اجمال باید گفت که این کیفیات بدرد جامعهء او نمیخورد و باز اگر درین کیفیات و خصوصیات دقت کنیم می‏بینیم که طرز تفکر فرد لاتینی بیشتر بوضع اجتماعی بدوی بشر شباهت دارد که محدود به شخص یا گروه نزدیک بآن بوده و از این مرحله‏ تجاوز نمیکرده است.معهذا فرد لاتینی در مورد همین گروه نزدیک بخود نهایت علاقمندی و وفاداری را ابراز میدارد مثلا به خانواده خود خیلی علاقمند است زیرا در این محیط احساس‏ راحتی میکند ولی در میدان سیاسیت از حدود شهر و ناحیه خود نمیخواهد تجاوز کند و بخارج‏ ازین حدود علاقه‏ای ابراز نمیدارد.او دولت و حکومت را از خود دور میداند و در هر مورد فقط برای خود دست و پا میکند و چندان اعتنائی به منفعت جامعه ندارد.بنابراین در تولید دسته‏جمعی بسیار ناتوان است و هنوز نتوانسته است یک تشکیلات عظیم اقتصادی مثلا مانند دستگاه‏هائی که در امریکا یا انگلستان وجود دارد برقرار کند.

سابقا دریای مدیترانه چه از لحاظ ارتباط و چه از جهات دیگر مرکز دنیا محسوب میشد ولی از موقعیکه اقیانوسها و ممالک ماوراء اقیانوسها کشف گردید مدیترانه آن موقعیت پیشین‏ را از دست داد علی الخصوص از وقتی که انقلاب صنعتی جدید بوجود آمد که بحکم آن اشخاص‏ دسته‏جمعی باید بتولید میپرداختند و شخص به تنهائی دیگر نمیتوانست نقشی بازی کند.

حدود و ثقور نفوذ تمدن لاتینی گاهی در توسعه بوده و گاهی در دایره کوچکتری سیر میکرده ولی بزرگترین حدود این تمدن همان امپراطوری سابق روم بوده که بعدا امریکای‏ مرکزی و جنوبی بدان الحاق شده.امروزه دیگر حدود این امپراطوری از بین رفته است‏ زیراکه قسمت‏های شمالی آن با عوامل معرفت ژرمن و اسلاو و مغول آمیخته شده و طبعا تمدن‏ لاتینی نفوذ سابق خود را در آن دارا نیست.حتی در فرانسه تا حدی عوامل ژرمن و آلپی‏ نفوذ یافته و فقط در قسمت جنوب فرانسه است که نفوذ تمدن لاتینی محسوس میباشد.

همچنین است در امریکای مرکزی و جنوبی که با وجود نفوذ تمدن لاتینی معهذا در نقاط سیاه‏پوستان و هندیها همواره تمدن لاتینی با اصول تفکر و زندگی بومیان در ستیزه است.

از مطالعه وضع جدید اروپا باین نتیجه میرسیم که در مرکز و محل امپراطوری قدیم‏ روم بالفعل معرفت ژرمن و اسلا و نیز ذیمدخل است.در امریکا بالعکس عوامل تمدن لاتینی‏ و آنگلوساکسون نفوذ دارد ولی باز هم در اینجا بواسطه مهاجرتهای پی‏درپی از ممالک مختلف‏ تغییرات زیاد در آن بعمل آمده است.

امریکای شمالی از عوامل تمدن آنگلوساکسون پیروی میکند و مسلک مذهبی پروتستان‏ را اختیار نموده در صورتیکه امریکای جنوبی از معرفت لاتینی و مسلک کاتولیک پیروی‏ میکند.رقابت شدیدی سابقا برای تلسط بر دنیا بین لاتینیها و آنگلوساکسونها موجود بود ولی این رقابت بالفعل بین آنگلوساکسونها و اسلاوها بوجود آمده است.

بهر حال نباید از نظر دور داشت که تمدن کنونی بشر تا اندازه‏ای مرهون دو مکتب‏ است:یکی معرفت آنگلوساکسون و دیگری معرفت لاتینی و شاید بدون وجود یکی از آنها تمدن کنونی بوجود نمیآمد.حال این تمدن با ایجاد وسائل ارتباط کنونی تا چه حد سعادت‏ بشر را تامین میکند موضوعی است که باید مورد مداقه قرار گیرد.

آنچه از مطالعه تاریخ بشر مشهود است از پیدایش این تمدن‏ها تا کنون با قیاس آنچه که در خلال این زمان بر بشر گذشته هیچیک ازین معرفت‏ها و مکتب‏ها نتوانسته است دنیائی‏ آرام برقرار سازد که لااقل یک نسل بشر بتواند در محیطی آسوده بسر برد.و اگر با تهیهء وسائل مختلف ارتباط سریع و وسائل گوناگون دیگر خواسته است برای بشر آسایش جسمی‏ فراهم کند از طرف دیگر آسایش معنوی و روحی را از او سلب کرده است.